

## گفت‌وگو با حسین یاقوتی؛ درباره‌ی کتاب و کتابخوانی

نظام فرهنگی ما به مطالعه اهمیت نمی‌دهد



قریب ۲۰ سال است که در حوزه‌ی پژوهش‌های کاربردی فعالیت می‌کند. تا کنون هشت جلد کتاب نگاشته است و شش جلد دیگر هم در دست انتشار دارد. یاقوتی فوق لیسانس جامعه‌شناسی‌اش را در فاصله‌ی سال‌های ۷۶ - ۱۳۷۵ از دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز اخذ، و به‌تازگی مجوز نشر با نام **یاقوت سرخ** را از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی دریافت کرده است.

در خنکای صبحی پاییزی و به بهانه‌ی هفته‌ی کتاب و کتابخوانی به دفترش رفتم و با او به گفت‌وگو نشستیم.

**برخی، بی‌رونقی بازار کتاب را صرفاً به مسائل اقتصادی ربط می‌دهند؛ این‌که کتاب‌ها گران‌اند و دست مردم خالی. واقعاً چنین است؟**

در رابطه با بحث اقتصاد و فرهنگ دو دیدگاه عمده وجود دارد، دیدگاه سوم انتقادی‌ست. اگر آن دو دیدگاه را مطرح کنیم، سومی خودبه‌خود آشکار می‌شود.

عده‌ای اقتصاد را زیرساخت می‌دانند و فعالیت‌های فرهنگی از جمله خواندن و خریدن کتاب را متأثر از وضعیت اقتصادی جامعه. عده‌ای هم فرهنگ را اصل می‌دانند و بر این باور اند که پیدایش اقتصاد - چه با رونق و چه با رکود

- نتیجه‌ی فرهنگ جامعه است. من به نظرگاهِ سومی اعتقاد دارم و این دو دیدگاه را با هم مرتبط می‌دانم. اگر وضعیت اقتصادی جامعه خوب است ناشی از فرهنگ مردم است و اگر وضعیت فرهنگی جامعه نامناسب است، ناشی از اقتصاد مردم است. بنابراین اقتصاد و فرهنگ رابطه‌ای دوسویه دارند.

کتابخوان‌ها و یا خوانندگان کتاب، هفته‌نامه‌ها و روزنامه‌ها و... نیروهای میانجی نظام اقتصادی و فرهنگی‌اند. اساساً کسانی که مطالعه می‌کنند نیروها و مغزهای میانجی‌ای هستند بین حاکمیت و مردم. یعنی حرفی را که حاکمیت (مقننه، قضاییه و اجراییه) می‌زند برای مردم تحلیل می‌کنند. مهم‌ترین‌شان هم روزنامه‌نگاران هستند و در شکل خیلی عمیق‌تر نویسندگان، که بازتاب‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را تحلیل‌وار و یا توصیف‌وار برای مردم بیان می‌کنند. این بازتاب‌ها خواه در قالب طنز، رمان، گزارش علمی و یا موضوعی تخیلی نیاز به رسانه دارند که قالب مکتوب‌شان روزنامه، مجله و یا کتاب است و البته سبب اقتصادی خانواده هم باید اجازه‌ی خریدن‌شان را بدهد. منتها امروز به بهانه‌ی وجود اینترنت و رسانه‌های نوین، انگیزه‌ی خرید از مردم گرفته شده، چون مردم خیلی راحت می‌توانند به سایت‌ها و شبکه‌ها مراجعه کنند و بسیاری از کتاب‌ها و نشریات دیجیتال را مطالعه. بنابراین نمی‌شود نسبت به تهیه‌ی مطالب صرفاً نگاه اقتصادی داشت.

با نگاهی به آمار کتابخانه‌های عمومی (تعداد اعضا و کتاب‌های امانت‌داده‌شده) و همین‌طور فروش کتاب‌های دسته دوم، می‌شود فهمید که اقشار گوناگون جامعه میل و رغبت چندانی به خریدن و یا امانت‌گرفتن کتاب ندارند. با حق عضویتی ناچیز و برای مدت یک سال می‌شود عضو کتابخانه شد و بازارهای هفتگی کتاب هم که اغلب با قیمت مناسب کتاب‌ها را عرضه می‌کنند پس دلیل این بی‌میلی چیست؟

این ایراد ساختاری‌ست. یعنی در نظام فرهنگی ما به مطالعه اهمیت داده نشده. در فیلم‌های خارجی (فرقی نمی‌کند وسترن باشد یا پلیسی و عاشقانه) کتاب و کتابخوانی تشویق می‌شوند. مثلاً می‌بینید که برخی از شخصیت‌ها مطالعه می‌کنند و دوربین بدون این‌که عنوان کتاب را نشان دهد، تبلیغ می‌کند که کتاب بخوانید. اما در فیلم‌های ایرانی به جای این‌که کتابخانه‌ی شخصیتی چون استاد دانشگاه و یا روحانی را ببینیم، میز غذایی را می‌بینیم و ظرف میوه‌اش را. یعنی فرهنگ ایرانی مبتنی‌ست بر خوردن و پذیرایی‌کردن و شب‌نشینی‌هایی که برای تماشای تلویزیون سپری می‌شود. و این اتفاقاً فرهنگ عمومی جامعه‌ی ماست. ایراد به کتابخوان و کتاب‌فروش نیست بلکه فرهنگ عمومی و

رسانه‌ی ملی‌مان به جای این‌که در فیلم‌ها و سریال‌هایش کتاب و کتابخوانی را (ولو به‌صورت ایما و اشاره) به عنوان فرهنگ خانوادگی و یا دانشگاهی تبلیغ کند، همیشه میزهای پر از غذا و تنقلات و میوه را نشان می‌دهد.

ایراد دوم برمی‌گردد به مدیریت امور کتابخانه‌های عمومی در سطح کشور و به تبع آن مراکز استان‌ها. مثلاً در هفته‌ی کتاب و کتابخوانی اکثر کتابخانه‌های کشور دانش‌آموزان را به رایگان عضو کتابخانه می‌کنند. دانش‌آموزان هم برای گذراندن دوره‌های آمادگی کنکور، سالن‌های مطالعه را پر می‌کنند و برای کتابخوان‌ها جایی باقی نمی‌گذارند. یعنی وزارت آموزش و پرورش که وظیفه دارد اوقات فراغت دانش‌آموزان را با مطالعه پر کند وظیفه‌اش را سهواً یا عمداً به امور کتابخانه‌ها محول کرده است. امور کتابخانه‌ها هم به جای این‌که در هفته‌ی کتاب و کتابخوانی از بین کسانی که کارشان کتاب است (مثلاً از بین نویسندگان، محققان و پژوهش‌گران) عضو رایگان بگیرد و سطح فرهنگ عمومی جامعه را بالا ببرد، در عمل، وظیفه‌ی آموزش و پرورش را بر عهده می‌گیرد. به بیان دیگر، فرهنگ دانش‌آموزی جای فرهنگ عمومی را گرفته است. در صورتی که کتابخوان‌ها، ناشران، نویسندگان و مدیران کتابخانه‌ها جزو فرهنگ عمومی جامعه هستند. وقتی فرهنگ عمومی جامعه را به سطح فرهنگ دانش‌آموزی (زیر هجده سال) تنزل می‌دهیم، نباید انتظار داشته باشیم فرهنگ عمومی به مفهوم کتابخوانی گروه‌های سنی بالای هجده سال، رواج پیدا کند. شما تحقیق کنید و اسامی نویسندگانی را که عضو رایگان یکی از کتابخانه‌ها هستند در هفته‌ی کتابخوانی انتشار دهید. بگذارید به احترام بَرند آن‌ها کتابخانه هم پر رونق شود. ضمن این‌که همان نویسندگان هم مجاز باشند هر وقت که نیاز داشتند به کتاب‌های مورد نظرشان دسترسی پیدا کنند.

و اما سومین ایراد ساختاری برمی‌گردد به رشد مراکز آموزشی بعد از انقلاب. سؤال این‌جاست: چرا باید تعداد مطالعه‌کننده‌ها این‌قدر کم باشد؟ آیا مطالعه در حوزه‌ی فرهنگ‌شناسی، ارتباطات و ادبیات جزو فرهنگ عمومی نیست؟ قطعاً هست. پس چرا با این همه دانشجویی که داریم سطح مطالعه در حوزه‌ی فرهنگ عمومی (مددکاری، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، حقوق و...) کم است؟ عملاً نباید کم باشد. یا باید بگوییم این‌ها جزو مطالعات تخصصی است و باید در محیط دانشگاهی اتفاق بیفتد یا قبول کنیم که فرهنگ عمومی هم منبعث از فرهنگ دانشگاهی جامعه‌ی ماست و این‌ها هر دو از هم وام می‌گیرند. ولی این اتفاق نمی‌افتد. سطح مطالعه حتی در ساختار رسمی جامعه‌مان (طیف روشنفکری، اعضای هیئت علمی دانشگاه، دانشجویان و معلمان، که جملگی زیرمجموعه‌های آموزش عالی و آموزش و پرورش هستند) هم کم است. وقتی در حوزه‌ی فرهنگ عمومی مطالعه کم است این بدین معناست که ساختار رسمی ما در وزارت علوم به بحث مطالعه اهمیت نمی‌دهد. مهم‌ترین استنادی که

می‌توانم بکنم فرمایش ریاست محترم جمهور بود در خصوص فروش و کپی‌برداریِ پایان‌نامه‌ها. چرا باید افرادی که در مقطع ارشد و دکتری تحصیل می‌کنند به دنبال کپی‌برداری و خرید پایان‌نامه باشند؟ اگر فروش و کپی‌برداریِ پایان‌نامه‌ها از مشاغل کاذب و پنهان باشد، این مسئله نشان‌دهنده‌ی عملکرد ناصحیح دانشگاه‌ها در امر آموزش و پژوهش است.

اولین مواجهه‌ی جدیِ اکثرِ بچه‌ها با کتاب، در مدرسه رخ می‌دهد (که این البته خوب نیست). به نظر شما کم‌وکیف نظام آموزشی‌مان، عاملی برای دوری و دل‌زدگیِ بچه‌ها از کتاب (های متفرقه) نیست؟ چون در مدرسه خبری از لذت و انس با کتاب نیست و بدتر این‌که مناسبات‌اش هم به گونه‌ای است که ذهنیت بچه‌ها را نسبت به کتاب خراب می‌کند.

این هم ایرادی ساختاری است. قبل از انقلاب و دوره‌ای هم بعد از انقلاب، آموزش و پرورش وظیفه داشت معلم تربیت کند تا معلم الگویی شود برای دانش‌آموزان (روش الگویی در نظام تعلیم و تربیت). این معلم‌ها از نظر پوشش و مطالعه و تمام موارد نظم‌پذیری و نظم‌دهی، در فضای آموزش و پرورش الگو بودند. وقتی ما معلمی را می‌دیدیم، نوع لباس پوشیدن‌اش (نه از نظر قیمت بلکه از نظر تمیزی و آراستگی) الگو بود. در ضمن این معلم‌ها اوقات فراغتی را برای دانش‌آموزان (برای مطالعه‌ی کتاب‌های غیردرسی) در نظر می‌گرفتند و خودشان هم با کتاب غریبه نبودند. یاد می‌آید دورانی که دانش‌آموز بودم معلم همیشه تعدادی کتاب داخل کلاس می‌آورد و به بچه‌ها - متناسب با سطح علاقه‌شان - پیشنهاد می‌داد و اسم آن‌هایی را که کتاب می‌خواستند، می‌نوشت. این رفتارِ معلم کتاب‌داری، فیش‌برداری، امانت‌دادن، امانت‌گرفتن، تمیز نگه‌داشتن کتاب و پس‌دادن کتاب سرِ تاریخ معین را به دانش‌آموز می‌آموخت. کارهایی که الان در کتابخانه‌های ما انجام می‌شود محصول رفتار معلم‌های دوران ابتدایی ماست. متأسفانه آن معلم‌ها دیگر وجود خارجی ندارند. چون ما بعد از انقلاب معلم پرورش نداده‌ایم بلکه معلم‌ها را از بازار آزاد وارد سیستم آموزشی کرده‌ایم. دانش‌سراهای مقدماتی و دانش‌سراهای عالی را تعطیل کردیم و گفتیم چرا باید این همه هزینه کنیم و معلم بگیریم؟ و افرادی را گرفتیم که برای معلمی تربیت نشده‌اند. وقتی کسی برای معلمی تربیت نشده چه‌طور می‌تواند کتابخوان تربیت کند؟ معلمی که خودش مطالعه نکرده و صرفاً به مطالعه‌ی دروس تخصصی و عمومی در دانشگاه اکتفا کرده چه‌گونه می‌تواند فرهنگ کتابخوانی را گسترش و رواج دهد؟ به همین خاطر است که در فضای آموزشیِ بازی و تفریح را بیش‌تر شاهدیم تا وقت کتاب و کتابخوانی. این را اگر با مؤلفه‌ی تربیت و تعلیم انطباق دهیم می‌فهمیم که بچه‌های‌مان برای کتابخوانی تربیت نمی‌شوند و در نتیجه در دبیرستان و

دانشگاه هم کتابخوانی اتفاق نمی‌افتد. حتی بچه‌ها وقتی که فارغ‌التحصیل می‌شوند و وارد جامعه، باز هم با مطالعه‌ی کتاب بیگانه‌اند.

خانواده به عنوان بنیادی‌ترین نهاد جامعه، چه قدر می‌تواند روی بچه‌ها تأثیر بگذارد و به کتاب خواندن ترغیب‌شان کند؟ این‌طور که پیداست خانواده‌ها از سویی با مطالعه میانه‌ای ندارند و از دیگر سو، دغدغه‌ی کتابخوان شدن بچه‌ها را هم.

بعضی‌ها اعتقاد دارند که کتاب جزو وسایل ارتباط جمعی است و بعضی‌ها هم به چنین چیزی اعتقاد ندارند. من با اختلاف این دو دسته کاری ندارم. ولی با این ویژگی کتاب کار دارم که خواندن‌اش سخت است. سختی‌اش هم این است که وقتی یک کتاب را می‌خوانید یا باید در مقابل‌اش مقاومت کنید و درباره‌اش بیندیشید، نقدش کنید و ایرادهایش را بگیرید و یا باید متأثر از کتاب شوید و تأثیر بپذیرید. ولی در هر صورت باید کتاب را در پروسه‌ای مثلاً ده، بیست یا سی ساعته مطالعه کنید که می‌تواند یک روز، یک هفته و یا یک ماه طول بکشد. مسئله‌ی دیگر این است که کتاب ساعت مطالعه دارد. می‌شود قبل از خواب، پس از بیدار شدن، بین کارها و یا کاملاً در اوقات فراغت مطالعه‌اش کرد. عرض‌ام این است: فضاهای فراغت را چیز دیگری پر کرده است؛ رسانه‌های دیگری که ارزان‌قیمت‌تر از کتاب هستند با برنامه‌هایی سطح پایین (به معنای گسترده‌ی بیش‌تر با عمق کم‌تر) که فهم‌شان هم احتیاج به تحلیل ندارد. شما می‌توانید با یک قطره اشک در موقعیتی تراژیک با آن‌ها هم‌دردی کنید و با یک لبخند با فیلم‌ها و برنامه‌های کمدی‌شان همراه شوید.

این‌ها حتی اگر عمق هم که داشته باشند آسیب می‌زنند به رسانه‌های دیگری که دارای عمق هستند. شبکه‌های ماهواره‌ای (وقتی می‌گویم ماهواره‌ای مرادم شبکه‌های تلویزیونی هم هست) مردم را هم‌رنگ، هم‌خو و هم‌اندیشه کرده‌اند تا به تنبلی تن بسپارند و با مقداری تنقلات کنار دست‌شان، لم بدهند جلوی تلویزیون. عموم مردم تصور می‌کنند همه‌ی دانشی که تلویزیون به آن‌ها می‌دهد درست است و نیازی به مطالعه کردن نیست. متأسفانه یکی از مشکلاتی که رسانه‌های گروهی‌ای چون تلویزیون ایجاد می‌کند این است که تمام اعضای خانواده را دور هم جمع می‌کند و تفکیکی بین‌شان قائل نمی‌شود که مثلاً کسانی که اختلاف سنی دارند بروند توی اتاق‌شان. زن و مرد و بچه با هم می‌نشینند و برنامه‌ها را تا پاسی از شب تماشا می‌کنند. از این مردم - که خودم هم یکی از آن‌ها هستم - نباید انتظار داشت که ژرف‌اندیشی کنند و مطالعه. دانش‌شان در حدیست که تلویزیون به‌شان می‌دهد. این را از این جهت گفتم که خانواده در ایران با تلویزیون هم‌رنگ و هم‌نوا شده است. به تعبیر ژان کازنو تلویزیون خصلت هم‌رنگی

و همانندی ایجاد می‌کند، اما کتاب این کار را نمی‌کند. کتاب همیشه سطح فکر مردم را بالا می‌برد مگر استثنائاً کتاب‌هایی چون تعبیر خواب، فال‌بینی هندی و چینی که از قضا مصرف‌شان هم در جامعه‌ی ما بالاست. ولی در مجموع کتاب عصاره‌ی اندیشه‌ی نویسنده است که با تجربه‌های شخصی گذشته و یا دانش اکتسابی‌اش ارتباط دارد، چون انتقال دانش و تجربه‌ی نویسنده به صورت فرد فرد اتفاق می‌افتد و هر کسی می‌تواند برداشت متفاوتی از آن داشته باشد، خواندن‌اش دشوار است. ولی همگان می‌توانند به صفحه‌ی تابان تلویزیون خیره شوند و با هم بخندند، بگریند، کف بزنند و هیجان‌های‌شان را تخلیه کنند. نباید انتظار داشت که کتاب این هیجان‌ات گذرای توده‌وار را برآورده کند. متأسفانه بخش اعظمی از رسانه‌ها چه خارجی و چه داخلی، خانواده‌ها را توده‌وار بار آورده‌اند.

### نظرتان درباره‌ی کمپین‌های کتابخوانی چیست؟ چه قدر می‌توانند بُرد و تأثیر داشته باشند؟

اگر از ساختار زیاد حرف می‌زنم به این دلیل است که در جامعه‌ی ما ساختارها تعیین‌کننده‌اند نه افراد. کمپین‌ها می‌توانند عامل مؤثری باشند ولی ساختار اصلی جامعه که مبتنی بر نظام فرهنگی ماست - به خصوص امور کتابخانه‌ها - باید از این موضوع حمایت کند و به این فعالیت‌ها جنبه‌ی قانونی ببخشد. چند وقت پیش یکی از شبکه‌های تلویزیون برنامه‌ای را پخش کرد که در آن افرادی در کانکس به خانواده‌های تهرانی کتاب اجاره می‌دادند و یا می‌فروختند. اگر این اتفاق بیفتد، پسندیده است. کسی که کتاب را توزیع و جمع‌آوری می‌کند، باید بتواند از این راه زندگی‌اش را بچرخاند. اگر افرادی که به این کمپین‌ها می‌پیوندند برای‌شان انگیزه ایجاد شود، حتی انگیزه‌های مادی، خوب است. و کسانی هم که توانگر اند و صرفاً می‌خواهند کار خیریه انجام دهند به عنوان انگیزه‌ی معنوی برای‌شان حُسن است.

اگر این کمپین‌ها به صورت تخصصی فعالیت کنند، یعنی عده‌ای آثار کودک را توزیع کنند عده‌ای نوجوان و برخی هم بزرگسال را، و یا حتی اگر کسانی روی آثار مربوط به مردان و زنان (جداگانه) متمرکز شوند و بتوانند بازتاب ارتباطات و فعالیت‌های‌شان را ببینند، که چه میزان افراد در یک محله‌ی شهری کتابخوان شده‌اند و دست آخر هدیه بدهند و همایش برگزار کنند، کارشان تأثیرگذارتر خواهد بود.

متأسفانه ما در حوزه‌ی مواد مخدر خیلی از نیروهای مان را درگیر می‌کنیم: پلیس، زندان، مددکاری، سازمان‌هایی مثل بهزیستی، هلال احمر و کمیته‌ی امداد؛ تا خانواده‌های آسیب‌دیده را سرپرستی کنند و امرار معاش و غذای‌شان را تأمین. ولی برای کسانی که می‌خواهند کتاب بخوانند و آثار مثبتی هم از خودشان به جا بگذارند این تعداد نیرو و

سازمان را نداریم. در حالی که ما باید امرار معاش تأمین‌کننده و توزیع‌کننده‌ی کتاب را هم تأمین کنیم. در واقع برای افرادی که معتاد شده‌اند و خانواده‌های‌شان در معرض آسیب‌اند سازمان‌هایی را داریم که تأمین‌شان می‌کند، تا به حداقل رفاه برسند و بیش از این آسیب نبینند (که هیچ اشکالی هم ندارد ولی هزینه‌بر است)، ولی برای رشد و تعالی خانواده‌هایی که آسیب ندیده‌اند کاری نمی‌کنیم.

نمایشگاه کتاب گلستان را پیش رو داریم (البته زمانی که این مصاحبه منتشر می‌شود احتمالاً نمایشگاه برگزار شده و به پایان رسیده است). تجربه‌ی سال‌های گذشته نشان داده که بیش‌تر کتاب‌ها دانشگاهی‌اند و یا برای کودکان. نمایشگاه برای مخاطبان / مشتریان نوجوان، جوان و بزرگسال چیزی در چنته ندارد. نظرتان درباره‌ی کم‌وکیف نمایشگاه مزبور چیست؟

اجازه دهید درباره‌ی این قضایا پیش‌داوری نکنیم و بگذاریم این نمایشگاه برگزار شود تا ببینیم بعد چه می‌شود. ولی درباره‌ی این که چرا کتاب‌هایی که ارائه می‌شوند بیش‌تر برای کودکان هستند و کم‌تر به جوانان و بزرگسالان اختصاص پیدا می‌کنند: ما بزرگسالان را برای مطالعه از دست داده‌ایم. آن‌ها به دنبال دغدغه‌های نان شب‌اند. شاید هم به اندازه‌ی کافی درآمد دارند که کتاب بخرند - که نمی‌خرند و نمی‌خوانند - ولی دغدغه‌های‌شان شده اقتصادی. و این ناشی از این است که ما به بحث اقتصاد به‌رغم عدم موفقیت‌های‌مان بیش‌تر پرداخته‌ایم اما به بحث فرهنگ - به‌رغم این که می‌توانیم موفق باشیم - نپرداخته‌ایم. بنابراین سن مطالعه کاهش پیدا کرده، نه به این معنا که تعداد خوانندگان کتاب زیاد شده بلکه کسانی را که باید کتاب بخوانند از دست داده‌ایم و داریم کسانی را که لازم‌التعلیم هستند پوشش می‌دهیم تا از دست نروند. اگر حرف شما درست باشد ما در آینده کسانی را خواهیم داشت که به کتاب سنگ می‌زنند! یعنی تابو بودن کتاب و کتابخوانی شکسته شده و حرمت‌اش از بین رفته است.

ضمن این که کودکان باید کتاب بخوانند، بزرگسالان هم باید تشویق شوند به خواندن، که مثلاً اگر می‌خواهید آلزایمر نگیرید کتاب بخوانید. جوان‌ها! اگر می‌خواهید در پیری افراد مؤثری باشید کتاب بخوانید. نوجوان‌ها! اگر بناست در آینده دانشمند شوید، جایگاه اقتصادی و پست سازمانی به دست آورید لازم است که دو نوع تجربه‌ی نظری و عملی را از سر بگذرانید. اول این که خودتان به عنوان دانشمند و متخصص تجربه کنید و دوم این که از دانش دیگران - که در کتاب‌ها نوشته شده - بهره بگیرید. خُب اگر این اتفاق بیفتد جامعه‌ای فرهنگی و فرهیخته خواهیم داشت که تک‌تک مغزهایش خریداری خواهد شد. چه در زمینه‌ی تکنولوژی و چه تولید و انتشار علم. در نتیجه آن

معضل و درد اجتماعی‌ای را که پیش‌تر از زبان رئیس‌جمهور نقل کردم اتفاق نمی‌افتد و در عوض، دانشجویها علم را تولید و توزیع می‌کنند. پس یک گردونه بین تولیدکننده، توزیع‌کننده و مصرف‌کننده‌ی علم در حوزه‌ی فرهنگ شکل می‌گیرد و علاوه بر این که بازتاب اقتصادی‌اش در جامعه‌ی ما رشد می‌کند در حوزه‌ی صادرات هم توسعه می‌یابد. کتاب‌های تولیدی می‌توانند به زبان‌های گوناگون ترجمه شوند و به کشورهای همسایه و خیلی دیگر از کشورها انتقال پیدا کنند. یادی هم بکنیم از حضرت امام (ره) که فرمود انقلاب ما انقلاب فرهنگی است و ما انقلاب‌مان را صادر می‌کنیم. این مهم به مفهوم فرهنگی‌اش تنها با کتاب، تحلیل و انتشار محقق خواهد شد.

### خودتان چه قدر مطالعه می‌کنید؟ حوزه‌های مورد علاقه‌تان کدام‌اند؟

یکی از ایرادهای من این است که کم مطالعه می‌کنم به‌رغم این که کارم از صبح تا شب مطالعه‌کردن است. مطالعاتام گسترده است و کم‌عمق. علت‌اش هم این است که همان ایرادهایی که مطرح کردم، هم به من و هم به جامعه وارد است. من رشته‌ام جامعه‌شناسی است و تمایل دارم در این رشته - که می‌تواند خدمات خیلی خوبی به مدیریت و فرهنگ و توسعه‌ی جامعه ارائه دهد - فعالیت کنم و هم تجربه‌ها و هم دانش نظری‌ام را در اختیار دیگران بگذارم.

متأسفانه امروزه بسیاری از حوزه‌های تحقیق و پژوهش خوابیده‌اند بنابراین مطالعات مفهوم میدانی‌اش را از دست داده؛ اگر نگوئیم از دست رفته دست کم خیلی کم‌رنگ و کم‌تأثیر شده است. البته در حوزه‌ی نظری هم چنان مطالعه می‌کنم: حقوق، مدیریت، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و علوم سیاسی. ولی به‌طور مشخص و در ده سال اخیر، تنها فضای فرهنگی‌ای که خیلی باز دیدم و با سماجت پیگیری‌اش می‌کنم حوزه‌ی تاریخ شفاهی است که متولیان‌اش، بنیاد شهید و بنیاد حفظ ارزش‌های دفاع مقدس هستند. متأسفانه چند سالی است که بنیاد شهید کار نمی‌کند و تنها، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس فعال است. ما در آن‌جا خاطرات امیران دوران دفاع مقدس را به عنوان تاریخ شفاهی ضبط، و همین مجموعه را تحت عنوان زندگی‌نامه، خاطره و داستان به کتاب تبدیل می‌کنیم. این مربوط به فعالیت‌های نوشتاری‌ام. اما در حوزه‌ی کتاب و کتابخوانی برای این که از رشته‌ی تحصیلی خودم و وضعیت جامعه عقب نمانم، معمولاً روزگرم را با مطالعه سپری می‌کنم. ولی همان‌طور که گفتم مطالعات عمیق نیست و مثلاً به جای این که بر رشته‌ی خاصی متمرکز باشد و به نظریه‌پردازی بینجامد، از سطحی تبعیت می‌کند که بتواند نیازهای روزمره را جوابگو باشد.



آخرین کتابی که خواندید چه بود و کی؟

کتابی که در حال حاضر دارم مطالعه می‌کنم فرهنگ اندیشه‌ی انتقادی: از روشنگری تا پست‌مدرنیته است.

ممنون از این‌که وقت‌تان را در اختیارمان گذاشتید.

آرزوی سلامتی برای شما و همکاران‌تان دارم، سپاس‌گزارم از این‌که با این نگاه به بحث کتاب و کتابخوانی پرداختید.

منبع: فصل‌نامه‌ی فرهنگی هنری استارباد